**( 4 )**

**هو الظاهر الباهر المبین العلیم الخبیر**

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحرجود مواج و یک تجلی از تجلیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کل شیء احصیناه کتابا ناطق

یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله الاکبر تالله هذا یوم فیه ظهر کل امر مستتر و به برزت الساعة و انشق القمر ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر او تخوفکم سطوة اصحاب السقر الذین بدلوا نعمة الله کفرا و اعرضوا عن الرحیق و الکوثر یا قوم اتقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرقت الارض و السمآء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقربکم الی الله رب العرش العظیم و الکرسی الرفیع انه لو یرید ان یزین الاشیآء کلها بطراز الاسمآء فی هذا الحین و یأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لاحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر

قل یا هادی بشنو ندای الهی را اینمظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلک تتخذ لنفسک الیه سبیلا در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر ببحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تنس فضل الله علیک ول وجهک شطر الله العلی الابهی و قل الهی ترکت ما عند الاحزاب الذین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانک ثم انقذنی بعنایاتک و الطافک ای رب انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلتی و خطآئی عند تجلیات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجه الی نور عطآئک من افق سمآء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه منعتنی اوهامی عن التقرب الی نیر الایقان الذی اشرق من افق سمآء مشیتک و حجبتنی الظنون عند ظهور اسمک القیوم ای رب اسئلک ببحر آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا التی بها انجذبت حقآئق الاشیآء و بندائک الاحلی و صریر قلمک الاعلی ان تغفر جریراتی العظمی اشهد ان بامرک ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرحمن بین الادیان

یا ایها المنجذب بآیاتی و الطآئر فی هوآء حبی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم و لکن آنغافل الی حین ملتفت نشده و بکلمهمبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامیرا انکار نموده که از اول ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و باعلی الندآء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سمآء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انها ملئت الآفاق و لو ترید البینات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرض منمائید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود و ظاهر بیا و ببین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسما ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجه نمائی و از شمال به یمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و قدرت در ان ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار نقطه سودای قلب بر بیضآء غلبه نموده و آثار انرا محو کرده تو بمجرد ذکر بابیت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنیکه بر منبر رفتی و تکلم نمودی بانچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمانی در آنچه بر سر منبر ذکر نموده تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهآء الله و رحمته تازه واقعشده در حفظ خود و انفاق او فی الجمله تفکر لازم شاید موفق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبری و افترای تو سبحان الله حب دو روزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضرا فی مجلس العلمآء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافی است دیگر حجتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغیر طریقه ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را که کبد مقربین از آن گداخته لم ادر بای حجة امن بالله و بای دلیل اعرض عنه نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع و الانابة انه هو التواب الغفور الرحیم انا نرید ان نراه عارجا الی سمآء المعارف و الدقآئق و صاعدا الی ذروة الحقآئق و هو اراد لنفسه مشتهیات الهوی معرضا عما اراد له مولی الوری و مالک الاخرة و الاولی یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسیکه هزار ازل بکلمه‌اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیاء مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسمآء از چه محلی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابو الشرور نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان باعلی الندآء ردت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید ببیان و حروفات ان از منزل و مظهرش محروم نمانید و اگر ان اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقتدر علی ما یشآء یعطی و یأخذ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشآء امام وجهش منصوب رغما لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآیاته اسمع ندآء المظلوم دع خلیج الاسمآء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدی الحق علام الغیوب لعمر الله لا ینفعک اسم من الاسمآء و لا شیء من الاشیآء الا بهذا الامر المبین و هذا النبأ العظیم اسما را بگذار و بآثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در اینکلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از اینکلمه محکمه تامه میشود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحق از اینکلمه مبارکه استدلال ببیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دونش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان باننی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید بانچه که ذکرش لایق نه و حال انکه آنحضرت جانشرا در سبیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام بذکرش ناطق و بما یرد علیه ذاکر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع و لکن آذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایامیکه اینمظلوم تحت سلاسل و اغلا ل بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایدی غافلین در ارض میم بر اینمظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهآء من نطق امام الوجوه و لو لاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذی به نصبت رایة انه هو الله علی اعلی الاعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الانام در شدائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع انکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دونش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعذابی معذب که ذکر و شرح ان از قلم و مداد بر نیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است قل یا ملأ المعرضین امروز حجت و برهان طائف حولند و لکن حجبات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نسآء بکمال راحت بوده یشهد بذلک کل منصف بصیر و کل عادل خبیر و یوم فصل او را مع نسآء و اولادش بکمال صحت و عافیت درمحل گذاردیم وخارج شدیم وسبب ان نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور ان نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل یا ملأ المعرضین بشنوید ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم منمائید اگر تقصیر اینمظلوم آیات الهی و ظهور بینات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حق بوده و هست انه اقامنی اذ کنت قاعدا و هزتنی ید عنایته اذ کنت نائما و انطقنی بین عباده اذ کنت صامتا انه هو الآمر الحکیم قد امرنی بالندآء بین الارض و السمآء و برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجتی قیامی علی الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما منعتنی سطوة العالم و لا زماجیر الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الامر امام وجوه الامرآء و الملوک و بلغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلک الا اصلاح العالم و اطفآء نار الضغینة و البغضآء فی افئدة الامم اگر معرضین بعدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحیکه نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم اینمظلوم بما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مینماید و کل را بحق دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسین و نعیما للفائزین لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده‌اند ایکاش بیک قطره از بحر دانائی مرزوق میگشتند باسماء متمسکند و از مبتعث و محییش محروم

قل لا تنفعکم الاسمآء و لا ما عندکم من الاوهام و الظنون تالله الحق قد اتی المالک بسلطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم قل ذروا ما عندکم من الاوهام تالله قد اشرق نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقتدر علی ما کان و ما یکون انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها ایاکم ان تضعوا نصح الله ورائکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ینصر من یشآء بقوله کن فیکون قد انزلنا من سمآء الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انها ملئت الجهات قل اقرؤا ما نزل من سمآء مشیت ربکم للامرآء و العلمآء لو یرید احد ان یری سلطنة الله و اقتداره بعینه له ان یطهر نفسه عن ذکر ما سویه و یحضر امام الوجه لیسمع و یری ما مات فی حسرته مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر ان الذی اعرض بای صراط توجه و بای حجة ثبت ما عنده و بای برهان ینکر من کان من اول الایام منادیا باسم الله مالک الیوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبل الذین کفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآیات من سمآء المشیة سجد النقطة الاولی و قال آمنت بک یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فی البیان حق لمن یظهر ه الله ان یرد من لم یکن اعلی منه فوق الارض ایاک ان تنکر من تزینت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشهود ولو ان لمثلی لا ینبغی ان یستدل لاثبات امره بذکر دونه و لکن لما راینا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم ان ربک هو الفضال العزیز الودود قل اتق الله یا معرض و لا تکن من الذین نقضوا میثاق الله و عهده بما اتبعوا کل ناعق محجوب اسمع الندآء انه ارتفع من الافق الاعلی فی هذا السجن الذی سمی بالسجن الاعظم من لدن مالک القدم انه یدعوک لوجه الله و ینصحک بما یراک هائما فی هیمآء الهوی ان ربک هو الحق علام الغیوب انا نذکرک و نهدیک لوجه الله و لا نرید منک جزآء قد فتحنا علی وجهک باب الفضل لتدخل و تری بعینک شمس العلم و العدل من لدی الله مالک الملک و الملکوت

مجدد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبة الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر بمجادله قیام نمودند بالاخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار انحزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدس نفسک عما سمعت ثم اسئل الله ربک رب العرش و الثری و رب الآخرة و الاولی لیلقی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس و الهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم

یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذی انزله الرحمن لاسمه الدیان انه هو العلم المکنون و السر المخزون والرمز المصون الذی اودعه الله فی قلب من سماه بالدیان فی ملکوت البیان باید هر نفسی در انکتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علت ظهور ان تفکر باید نمود شاید بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سویه فداه و وصیتش کل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلک بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومند عنقریب بمثابه حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمانید قل لعمر الله لا ینفعکم البیان ولا ما عند القوم الا بام الکتاب الذی ینطق فی المآب قد اتی المالک و الملک و الملکوت لله المهیمن القیوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلهم یتخذون الی الحق سبیلا باری الیوم بیان و دون ان معلق بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگو ایغافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم منمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابد ینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بانچه که از برای ان از عدم بوجود آمده اید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامیکه بحر بیان الهی در کل حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سمآء اراده مشرق و لائح تابعانش را بر رد او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضاء مشتعلند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لا تحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سمآء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کل بصیر و کل منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سویه فداه این ایام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الاوهام و الظنون و خذوا ما اتیکم من لدی الله المهیمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسیکه صاحب سمع و بصرند و دارای قلب و فؤاد بجزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهآء الله الابهی در حضورنازل و کیفیت حبس و سفر اینمظلوم در آن مذکور ان را بغیر نسبت داده‌اند بگو ایغافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الذی سمی بمحمد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طا حبسش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در ان محل صعود نمود و ان الواح را یکی از نساءان ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طا ساکن است فرستاد دیگر حق عالم است که انها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و ان اینکه ورقه که از دوست بوده و باو منسوب لاجل عزت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز و لکن بر اوهام متوهمین بشأنی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه انه یسمع و یری و هو السمیع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه درمحل دیگر بوده‌اند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بانچه سزاوار است حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در ان چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسئل الله ان یؤیدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انه هو التواب الغفور الرحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم

قل یا ملأ المعرضین ان النقطه یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملأ البیان تالله قد ظهر من فدیت بنفسی فی سبیله اعظکم و انصحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سمآء مشیته بآذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندکم تفکروا بای امر آمنتم و بأی حجة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبآء المجد و سرادق العز قد فزتم بیوم ما رأت عین الابداع شبهه اعرفوا مقامه اما ترون رایة البیان علی اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم انه لا اله الا هو بین الادیان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا یعادل بکلمة عما نزل بالحق من سمآء فضله

از مرقاة اسما صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست یا اهل بها تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از ان گذشته اندو بفحشا تمسک جسته اند امروز باید کل بتقدیس و تنزیه حق را نصرت نمائید نفوذ و تاثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق بما خرج من فم ارادة الله فی الالواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند باقوال بعضی از کاذبین و مفترین جوهر سمع را از ما ینبغی محروم نمیساختند اینمظلوم از ارض طا بامر حضرت سلطان بعراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقر امنی جز ظل الله بود البته بانمقام توجه مینمود و از ان گذشته حین هجرت از زوراء بمدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه را بان شطر توجه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یکنفر عرب بموصل توجه نمود و در آنمحل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی اعظم و ابهی از ظل سدره مشاهده مینمود البته بانشطر توجه میکرد

قل یا ملأ البیان فکروا فیما ظهر بالحق ثم انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله رب العالمین مع این اشارات واضحه و علامات لائحه ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشرکون در ان هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلک ببعضی نوشته ما با حضرات نبوده‌ایم و ان مظاهر اوهام هم قبول نموده‌اند باری بهر جهت که توجه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند

قل یا هادی اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوآئک و لا مفتریات الذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهک اسمع اسمع ان الندآء ارتفع بین الارض و السمآء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلها تجذبک الی افق العزة و تری نفسک مستویا علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العنایة و الالطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل بارض صاد فرستادیم که هادی منقطعا عن دون الله قرائت نماید شاید برجوع فائز گردد و لکن صخره صما از نفحات بیان مالک اسمآء حرکت ننمود و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت ان مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسئل الله ان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی

یا ایها الطائر فی هوائی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب رحیق بیانی اسمع ندآئی انه لا اله الا هو المقتدر الآمر الحکیم چندی قبل نامه ات رسید و جواب ازملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک باشراقات نیر عنایت منورگشت لعمر الله فائز شدند بانچه که شبه و مثل نداشته از حق میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهآئی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیرمنع ننمود حبس حایل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت وضوضآء و صفوف و الوف مانع نشد تا انکه نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوع حال از خلف حجاب شرذمه بیرون دویده‌اند و عمل نموده‌اند انچه را که عین حقیقت گریست یا ایها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال ننمودند و بما ینبغی فائز نگشتند

قل الهی الهی لک الحمد بما انزلت آیاتک و اظهرت بیناتک و نورت افئدة المقربین بنور عرفانک و المخلصین بضیآء بیانک اسئلک ببحر فضلک و سمآء جودک و ما کان مخزونا فی علمک و مکنونا فی کنز عصمتک و باللئآلی المستورة فی خزائن قلمک الاعلی و بانوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثری ان تؤید المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار و الغافلین علی الرجوع الی شطر رحمتک و الانابة لدی باب عفوک و غفرانک انک انت التواب الغفار الفضال العلیم الحکیم